

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوحه های محرم ۹۶

قسمت دوم

زبان حال زینب با کشته برادر

برایت آب می‌گیرید	الا ای کشته ی تنها
شب و مهتاب می‌گیرید	به نعشت ای گل زهرا
پر از درد و غم و غصه فضای این بیابان است	به دشت سینه ی زینب، نگر امواج طوفان است
حسین ای نوگل طاهها برایت آب می‌گیرید	عزیزمن چرا بی سر تنت عریان به میدان است
فروغ چشم من از چه چنین مقتول اعدایی	برای بوسه بر جسمت نمی بینم ایا جایی
شده کشته بر دریا برایت آب می‌گیرید	تو از حیدر نشان داری، عزیز جان زهرایی
که بر این نعش گل گونت نشسته این همه خنجر	کشد این غصه زینب را الا ای حجت داور
الا ای کشته ی اعدا برایت آب می‌گیرید	چه بُد جرم و گناه تو که از جسمت جدا شد سر
به روی نیزه ای ناظر، غمین بر غربت مایی	الا ای پاره تن عریان که افتاده به صحرایی
الا لب تشنه ی تنها برایت آب می‌گیرید	بین زینب رود کوفه از این صحرا به تنهایی
بمیرم اشک خود کردی زچشم خواهرت پنهان	چو می رفتی سوی میدان به مرکب دیدمت حیران
الا ای جانِ جان ما برایت آب می‌گیرید	دلت غرقاب غم شد اشکِ من دیدی چو بردامان
کنم دریا زاشک غم به نعش بی سرت دیده	به جای مادرم زهرا بیوسم حلق ببریده
تسلایی دل ما را برایت آب می‌گیرید	به تو بارانی ازسنگ جفا ونیزه باریده
کشد ازجنت الماوی رسول الله و زهرا را	چه عطر و بویی ازنعشت گرفته دشت و صحرا را
عزایت هر کجا برپا برایت آب می‌گیرید	حسینم نام نیکویت مسخر کرده دلها را

زبان حال امام در فراق عباس

از علقمه یا رب چرا عباس من نیامد در خیمه شد محشر به پا عباس من نیامد

لب تشنگان مضطرب بنشسته در حال دعا از خسته جانانی غمین شد آه و افغان بر سما

حلال مشکل هایشان آن مظهر جود و سخا میر دلیر نینوا عباس من نیامد

بر بسته اند گر راه علقم را سپاه کوفیان او کودکان را داده وعده، آورد آب روان

آوردن آب ازدل دشمن بود کاری گران از سوی میدان بلا عباس من نیامد

بر لشکر اسلام و دین باشد امیری بی نظیر باشد به رزم دشمنان گردی فداکار و دلیر

صاحب لوای من بود بر جمله ی دلها امیر شیر دلیر کربلا عباس من نیامد

دشمن از او در رزمگه زار و هراسان می شود تا تیغ او بیند به کف، نومیذ از جان می شود

وز حمله مردانه اش هرسو گریزان می شود از رزم او محشر به پا عباس من نیامد

در خیمه طفلان دیده چون از تشنگی رفته زتاب با یاد این لب تشنگان لب تشنه می ماند در آب

می آورد مشک پراز آبی به خیمه با شتاب روح ادب جان وفا عباس من نیامد

تا کی به خیمه منتظر بهر ش نشینم دیده تر جانم به لب آمد چه سان ز آن با وفا گیرم خبر

دیگر نباشد بعد او نخل امیدم را ثمر خیمه نشد از غم رها عباس من نیامد

زینب پریشان گشته ازداغ غم جانکاه او پر شد فضای خیمه گه از ناله ها و آه او

کی باورش گردد که شد وقت غروب ماه او گوید مکرر ای خدا عباس من نیامد

زبان حال زینب در تنهایی عصر عاشورا

نیمه جانم، قد کمانم	بی پناهم ای خدا، من بی پناهم
بی معینم، خسته جانم	بی پناهم ای خدا، من بی پناهم
من اسیر کوفیان گردیده ام	داغ جانکاه برادر دیده ام
روی دامن اشک غم ازدیده ام	از کفم رفته دگر تاب و توانم
در کف میدان فتاده جان زینب	بر سر نیزه شده جانان زینب
خفته در خون قبله ی ایمان زینب	می روم کوفه زغم قامت کمانم
می روم کوفه زغم قامت خمیده	بی برادر با دلی محنت کشیده
هیچ کس چون من بلا اینجا ندیده	زد خدا داغ غمش آتش به جانم
رمز و راز عشق را معنا حسین است	محیی دین کعبه ی دلها حسین است
تا قیامت پرچمش برپا حسین است	دیدنش برنی نموده ناتوانم
هیچ کس در تشنگی چون او نبوده	نور روی اش از خدا هم دل ربوده
ماتمش غم بر دل عالم فزوده	من عزادار غم جان جهانم
عشق بازی با خدا کار حسین است	بیعت با ظالمین عار حسین است
الگوی ایثار سردار حسین است	تا که جان باشد برایش نوحه خوانم
کودکانی پابرهنه در فغانند	دیده گریان همسفر با کوفیانند
بی معین و بی امیر کاروانند	کودکان راسوی کوفه من امیر کاروانم

زبان حال زینب در مقتل

مادر بیا و بنگر نعش برادرم	رخت عزا به تن کن غمدیده مادرم
این جسم غرق خون را مادر بیا ببین	برنعش بی سر او درپیش من نشین
دردانه ی پیمبر افتاده بر زمین	مادر بیا و بنگر آمد چه بر سرم
مادر ببین حسینت عریان بدن شده	جسم مطهرش بی غسل و کفن شده
دردغم فراقش برجان من شده	بالین این جدا سر من دل پر آذرم
آبش نداده سر از جسمش بریده اند	دشنه کشیده اند و حلقش دریده اند
جرمی چه آخراز فرزند تو دیده اند	راس مطهرش بر نیزه برابرم
یاران و یاورانش درخون کشانده اند	مرکب به نعش بی سرازچه رانده اند
اهل حرم براین تن بس نوحه خوانده اند	گشته حسین کشته؟ این نیست باورم
یک تن نمانده باقی آه از سپاه او	بنگر به روی نیزه بر من نگاه او
آخرچه بوده مادر جرم و گناه او	گریان حسین به نیزه بردیده ی ترم
بنگر چگونه آتش درخیمه ها زدند	با تازیانه طفلان بینوا زدند
داغ غم حسینت بر قلب ما زدند	شعله فتد زقتلش بر جان مضطرم
افتاده در یم خون میر و امام من	آید زقتلگه عطری بر مشام من
نام مطهرش ذکر روز وشام من	در سجده مهر و مه بر نعش برادرم

زبان حال سکینه با پدر در فراق عمو

عمه چرا از علقمه عمو حرم نیامد بر لب رسیده جان من، صبرم دگر سر آمد

عمو زمیدان می رسد، آب روان می آورد مشک پر آبی بهر این لب تشنگان می آورد

امیدها بهر خیام خسته جان می آورد عمه چرا آن نورچشمان ترم نیامد

می رفت و درچشمش نمایان بود اشک بر حرم آمد به خیمه پیش من زد بوسه بر چشم ترم

گفتا تحمل کن که تا از علقمه آب آورم آن کس که چون جان بود بهر پیکرم نیامد

بابا چرا اندر پی اش رفته به میدان نیمه جان آمد به خیمه از چه بابا دیده گریان قد کمان

آیا شده بر علقمه عمو فدای کودکان؟ آن کو که می رفت از خیمه گریان از برم نیامد

طاقت ندارد با حرم حرفی بگوید از عمو طاقت ندارد بی عمو با خیمه گردد روبرو

از خون فرق کی شده گلگون چنین رخسار او بابا چرا برگشت و عمویم حرم نیامد

فریاد این لب تشنگان هر دم رسد بر آسمان آن مهربان عمو چه شد؟ شد خیمه گه بی پاسبان

بین هلهله افتاده از شادی به جمع کوفیان الگوی مهر و هم وفا، بحر کرم نیامد

عموشده لب تشنه کشته در برِ شط فرات با قتل عمو بسته شد بر خیمه گه راه نجات

دیگر ندارد بعد او خیمه گه امید حیات آن سرور اهل حرم، تاج سرم نیامد

زبان حال امام بر بالین اکبر

گل غرق خونم، پسر جوانم
 به برت پریشان به قد کمانم
 به حرم چگونه، برمت؟ ندانم
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

به دل شکسته به برت رسیدم
 گل سالمی درتن تو ندیدم
 چو تن تو دیدم زغمت خمیدم
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

بدنت عزیزم، شده پاره پاره
 به رخ پدر کن نگهی دوباره
 شده بسته بر من همه راه چاره
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

به چه جرمی آخر، تن تو دریدند؟
 که چنین تنت دریم خون کشیدند
 قد ما سوا را زغمت خمیدند
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

بدن تو ای جان زچه گشته گل گون
 زچه بسترت شد گل من به هامون
 چه غنوده ای خوش تو به بسترخون
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

به دل شکسته به برت نشینم
 گل بوسه ی غم ز رخت بچینم
 زتومن چه گویم حرم غمینم
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)
 به کنار من بین به نظاره دشمن
 رمقی نماندم زغم تو در تن
 به حرم تنت را به چه سان برم من
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

زچه این همه تیر به تنت رسیده
 به روی ام زاحسان بگشا دو دیده
 بنگر پدر را به قد خمیده
 پسر شهیدم گل نا امیدم زغمت خمیدم (۲)

همه خنده بر لب به اشاره بر من	بنگر عدو را به نظاره بر من
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	شده بسته بابا ره چاره بر من

بده یک تسلا دل بی قرارم	به کلام کوتاه، مه خوش عذارم
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	شده مقتل تو پسر مزارم

شده پر ز نیزه همه پیکر تو	شده دشت و هامون ز چه بستر تو
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	گل من ندیدم، دم آخر تو

به فغان نگر در غم تو سکینه	بگشا دو چشمت مه بی قرینه
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	به تو در عزا شد حرم غمینه

خبرت چگونه به حرم رسانم	به پدر بگو ای گل خسته جانم
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	همه ی امیدم ، همه ی توانم

نه به دل سروری نه به جان امیدی	نه مرا توانی، نه دگر امیدی
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	به وصال جانان، پسر رسیدی

که مگر بمیرم ز غمت رهم من	رخ خود به روی چو مهت نهم من
پسر شهیدم گل نا امیدم ز غمت خمیدم (۲)	نشود که تا جان به برت دهم من

زبان حال حضرت عباس

نه مرا توانی که عدو برانم
نه میسر آبی به حرم رسانم
ز خجالت اشکی زبصر فشانم
بی مشک و دستم شرمنده هستم

چو به خیمه گه آب شد دُر نایاب
به حرم بدادم من وعده آب
حرم حسینی همه تشنه بی تاب
بی مشک و دستم شرمنده هستم

نه میسرم در میدان بمانم
نه به خیمه این سان خود را رسانم
تو بده خدایا راهی نشانم
بی مشک و دستم شرمنده هستم

چه کنم که دستی به بدن ندارم
به دلم غم این همه تشنه دارم
پس پرده ی خون شده گم عذارم
بی مشک و دستم شرمنده هستم

ره من به خیمه چو عدو ببسته
چه کنم خدا با تن و جان خسته
چه کنم در اینجا به دلی شکسته
بی مشک و دستم شرمنده هستم

به تنم گل خون همه جا دمیده
شده بسته از خون دگرم دو دیده
شده دستهایم ز بدن بریده
بی مشک و دستم شرمنده هستم

مهدی نشسته در عزا

در ماتم خون خدا

بهر شهید کربلا

صاحب زمان صاحب عزا

آمد محرم ماه غم	ماه نبرد با ستم	ماه علمدار حرم
در هر کجا بزم عزاست	عالم همه ماتم سراسر است	
رخت سیاه در بر کند	بس گریه بر اکبر کند	یاد از لب اصغر کند
در محضرش ماتم به پاست	عرش خدا ماتم سراسر است	
آید ملک از آسمان	با ناله و اشک روان	در روضه شاه جهان
خیل ملایک در عزاست	عالم همه ماتم سراسر است	
بهر حسین سر جدا	همراه با اهل سما	کن مجلس ماتم به پا
ماه شهیدان خداست	عرش خدا ماتم سراسر است	
ماه شهیدی بی کفن	ماه غریبی بی وطن	ماه شهبی صد پاره تن
از دیده خون باری رواست	عالم همه ماتم سراسر است	
بر لوح دل زن نام او	پر کن سبو از جام او	تسکین ده آلام او
عالم همه شور و نواست	عرش خدا ماتم سراسر است	
ماه حرم در خون نشست	از غم دل زهرا شکست	میخانه پر گشته زمست
غرق عزا ارض و سماست	عالم همه ماتم سراسر است	
هر کس ز او دم می زند	دم از محرم می زند	شوری به عالم می زند
ماه شهید کربلاست	عرش خدا ماتم سراسر است	
گر روضه ای برپا کنی	دین خدا احیا کنی	شادان دل زهرا کنی
ماه حسین سر جداست	عالم همه ماتم سراسر است	

زبان حال زینب درمقتل با خداوند

حسین افتاده درمیدان	بین ای حضرت سبحان
سرش برنیزه ی عدوان	تنش پامال اسبان است
تن دردانه ی زهرا در این صحرا رها کردند	لب تشنه به گودالی سر ازجسمش جدا کردند
بلند از خیمه ها افغان، حسین افتاده درمیدان	خیام تشنه کامش را به داغش مبتلا کردند
حرم این صحنه می دیدند ز دیده اشک افشانند	به نعلش بی سرش یا رب، ز کینه اسب ها رانند
زمین و آسمان گریان، حسین افتاده درمیدان	همه ازسوز دل برغربت او نوحه می خواندند
که برجسم شریف او فروشد این همه شمشیر	نمی دانم چه بود یارب به این لب تشنه ام تقصیر
تنش در خاک و خون غلطان، حسین افتاده درمیدان	براین نعلش پراز زخم است نشسته تیر روی تیر
لب دریا حسین توچرا لب تشنه جان داده؟	خدایا این حسین تواست که عریان بی سر افتاده
به لبهامان رسیده جان، حسین افتاده درمیدان	عدو دست تطاول برحریم خسته بگشاده
خدایا کودکان را بین به مقتل دیده گریانند	خدایا کوفیان را بین به گردم پای کوبانند
همه گریان همه نالان، حسین افتاده درمیدان	غریب و تشنه و تنها یتیمان شهیدانند
مرا بُد نیمه جان ازغم، همان هم آمده برلب	شدم با قاتل مولا به کوفه همسفر یا رب
ندارد درد من درمان، حسین افتاده درمیدان	در این صحرای جان فرسا ندارد محرمی زینب

زبان حال امام در میدان رفتن اکبر

از خیمه ها جان می رود	اکبر به میدان می رود
رو سوی میدان می رود	تشنه گل لیلای من
ذکر خدا دارد به لب	گرهست عطشان پرتعب
کز خیمه عطشان می رود	این غم کند روزم چو شب
در منطق و هم روی و مو	چون مصطفی در خلق و خو
جان سوی جانان می رود	مه سجده می آرد به او
لبریز کرده جام خود	اکبر بود چون نام خود
تنها به میدان می رود	دلها نموده رام خود
مشتاق دیدارش خداست	او تشنه ی وصل و لقااست
رو سوی سبحان می رود	ساقی به دشت کربلاست
جانم به لب شد ناگهان	رفت از برم دامن کشان
از پیکرم جان می رود	درخیمه گشتم نیمه جان
می شد به دشمن حمله ور	در رزمگه چون شیر نر
شیر شجاعان می رود	باکش نباشد از خطر
بین صولت پیکار او	خواهر بین رخسار او
در وصل خندان می رود	حق تشنه ی دیدار او
زخمی فتاده بر فرس	افتاد ای وای از نفس
از دل صد افغان می رود	یارب به فریادش برس